

## Research Article

# The Domain of the Obligation of the Husband to Divorce in the Fiqh of Islamic Denominations<sup>1</sup>

Sedigheh Faqih Habibi<sup>2</sup>

Esmat al-Sadat Tabatabaei Lotfi<sup>3</sup>

Ali Reza Asgari<sup>4</sup>

Received: 14/02/2022

Accepted: 02/02/2023



### Abstract

The obligation of the couple to divorce by the Islamic ruler is one of the important issues of Fiqh and law in the family, and it is significant because it can prevent the spouse from harm, hardships, and fears in the continuation of married life. Imamiyah and Sunni jurists generally agree upon the legality of the obligation of the couple to divorce, but there are

1. This article has been taken from a PhD thesis entitled "Obligation of a couple to divorce from the perspective of Imamiyah Fiqh and Iranian law" (supervisor: Esmat al-Sadat Tabatabaei Lotfi, advisor: Alireza Asgari), Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Qom Branch, Islamic Azad University, Qom, Iran.
2. PhD student, Department of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, Qom Branch, Islamic Azad University, Qom, Iran. habibifershte@gmail.com.
3. Assistant Professor, Department of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, Qom Branch, Islamic Azad University, Qom, Iran (corresponding author). esmat.tabatabaei@qom-iau.ac.ir.
4. Assistant Professor, Department of Fiqh and Fundamentals of Islamic Law, Qom Branch, Islamic Azad University, Qom, Iran. Alireza.asgari88@mail.com.

\* Faqih Habibi, S., & Tabatabaei Lotfi, E., & Asgari, A. R. (1401 AP). The Domain of the Obligation of the Husband to Divorce in the Fiqh of Islamic Denominations. *Journal of Fiqh*, 29(112), pp. 187-214. Doi: 10.22081/jf.2023.63357.2459.

● © Author (s). This is an open-access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution-Non Commercial 4.0 International License (<http://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>) which permits copy and redistribute the material just in noncommercial usages, provided the original work is properly cited.

some different viewpoints in the cases and conditions based on the foundation and arguments that have been considered for this issue. Shia jurists, based on the verses (of the Qur'an) and narratives, have considered the abandonment of sexual relationships, as well as the abandonment of giving alimony and misbehavior, to be valid requirements for a couple to divorce. However, the Hanafians, unlike other Sunnis, do not consider it permissible to oblige a couple to divorce due to disfavor or inability to pay alimony, and in the case of misbehavior, only Malikiya consider it obligatory to divorce. In the present study, while examining the arguments and cases of obligation of a couple to divorce in the fiqh of denominations, we came to the conclusion that the main basis of the legitimacy of requiring a couple to divorce is the need to negate the harm and fears of the wife. In other words, if the monopoly of the right to divorce, which is in the hands of the husband, causes loss and fears or hardships to the wife in her married life, after the request of the wife, the religious judge can issue a compulsory decree or proceed with divorce by proving the remarkable loss and harm. Based on this, it is possible to generalize cases requiring a couple to divorce to other cases of loss, including incurable infectious diseases of the husband.

### **Keywords**

Divorce, obligation to divorce, La Zarar, hardship and fear.

**مقاله پژوهشی**

**قلمرو الزام زوج بر طلاق در فقه مذاهب اسلامی<sup>۱</sup>**

صدیقه فقیه حبیبی<sup>۲</sup> عصمت السادات طباطبایی لطفی<sup>۳</sup> علیرضا عسگری<sup>۴</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۱۳

© Author (s)

**چکیده**

الزام زوج به طلاق توسط حاکم اسلامی از موضوعات مهم فقه و حقوق در حوزه خانواده بوده و از آن جهت که می‌تواند مانع ضرر و عسر و حرج همسر در ادامه زندگی زناشویی باشد، قابل توجه است. مشروعیت الزام زوج به طلاق فی‌الجمله مورد وفاق فقهای امامیه و اهل سنت است، لیکن بنا بر مبنا و ادله‌ای که بر این امر اقامه شده، در موارد و شرایط آن اختلاف وجود دارد. فقهای شیعی، بر اساس آیات و روایات وارده، ترک روابط جنسی و نیز ترک انفاق و سوء معاشرت را مجوز الزام زوج به طلاق دانسته‌اند، در حالی که حنفیان، برخلاف دیگر مذاهب اهل سنت، الزام زوج بر طلاق به دلیل استنکاف یا ناتوانی از پرداخت نفقه را جایز نمی‌دانند و در سوء معاشرت نیز فقط مالکیه قائل به الزام به طلاق هستند. در تحقیق حاضر، ضمن بررسی ادله و موارد الزام زوج به طلاق در فقه مذاهب، به این نتیجه رسیدیم که مبنای اصلی مشروعیت الزام زوج به طلاق لزوم نفی ضرر و حرج از زوجه می‌باشد؛ به

۱. این مقاله برگرفته از رساله دکتری با عنوان «الزام زوج به طلاق از منظر فقه امامیه و حقوق موضوعه ایران» (استاد راهنما: عصمت السادات طباطبایی لطفی، استاد مشاور: علیرضا عسگری)، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران می‌باشد.
۲. دانشجوی دکتری گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران.

habibifershte@gmail.com

۳. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران (نویسنده مسئول).

esmat.tabata@gmail.com

۴. استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران.

\* فقیه حبیبی، صدیقه؛ طباطبائی لطفی، عصمت‌السادات و عسگری، علیرضا. (۱۴۰۱). قلمرو الزام زوج بر طلاق در فقه مذاهب اسلامی. فصلنامه علمی - پژوهشی فقه، ۲۹(۱۱۲)، صص ۱۸۷-۲۱۴. Doi: 10.22081/jf.2023.63357.2459



این معنا که اگر انحصار حق طلاق که در دست زوج است موجب ضرر و زیان و یا عسر و حرج زوجه در زندگی زناشویی گردد، حاکم می‌تواند، پس از درخواست زوجه و با اثبات ضرر معتدبه و عسر و حرج، حکم به الزام یا اقدام به طلاق نماید؛ بر این اساس چه بسا که بتوان موارد الزام زوج به طلاق را به دیگر مصایق ضرر، از جمله امراض مسری لاعلاج شوهر، تعمیم داد.

### کلیدواژه‌ها

طلاق، الزام به طلاق، لاضرر، عسر و حرج.



## مقدمه

اسلام بر پایه عدل استوار است. محور قوانین و احکام آن مبارزه با ظلم و تعدی و برپایی عدالت بوده، در مرحله اجرا با سجایای اخلاقی توأم می‌شود. با توجه به موقعیت ویژه خانواده، شارع اراده طرفین عقد ازدواج را محدود کرده تا حیات اجتماع را که در گرو حیات خانواده است تضمین کند.

دخالت حکومت در مسائل خانواده به دو شکل جلوه‌گر است: گاه حکومت، در مقام تشریع، از طریق وضع قوانین روابط زوجین را تنظیم نموده و راه را برای حل برخی از معضلات هموار می‌کند و بعضاً در مقام اجرا وارد می‌شود. گرچه اصل بر خصوصی بودن حوزه خانواده است، بعضاً حکومت برای احقاق حق مجبور به دخالت می‌شود.

طلاق و سهم هر یک از زوجین در آن، از مباحث مهم در حوزه خانواده است. در فقه سه فرض وجود دارد: ۱. زوج مهریه زن را پردازد و با اراده مستقل خود اقدام به طلاق نماید؛ ۲. زوجه با بذل مال از طریق طلاق خلع زوج را راضی به طلاق نماید؛ ۳. زوجه با توجه به ضرر و عسر و حرج ناشی از تضييع حقوق به حاکم مراجعه کرده و درخواست طلاق بدهد. در این صورت نیز با الزام حاکم، همانند دو فرض قبلی، زوج صیغه طلاق را جاری می‌کند و در صورت استتکاف، طلاق توسط حاکم صورت می‌گیرد. ملزم شدن زوج به طلاق دادن همسر خویش در دو موضوع مورد اشاره قرآن، یعنیظهار و ایلاء که منجر به تضييع حقوق زن در امور زناشویی است، مورد وفاق همه فقهای اسلامی می‌باشد؛ لیکن تعمیم آن به دیگر موارد، از جمله تضييع حقوق مالی ناشی از عدم پرداخت نفقه و نیز عسر و حرج زوجه در ادامه زندگی زناشویی به دلیل سوء معاشرت و غیر آن محل اختلاف است. در پژوهش حاضر موارد الزام زوج به طلاق در فقه مذاهب همراه با ادله اقامه شده در آنها، با هدف دستیابی به یک مبنای واحد در حکم به الزام بررسی گردیده است.

در زمینه الزام زوج به طلاق مقالات متعددی نگاشته شده است؛ از جمله: محمدعلی خیراللهی در مقاله «نظریه الزام به طلاق در صورت ندادن نفقه از سوی زوج» (۱۳۸۸)،

روشن نموده زوجه می‌تواند در صورت عدم پرداخت نفقه از سوی زوج، خود را مطلقه سازد. مقاله مذکور چندان در پی تبیین امکان یا عدم امکان الزام زوج بر طلاق نبوده و آن را مفروض گرفته است. سید ابوالقاسم نقیسی در مقاله «بررسی قاعده قضایی الحاکم ولی الممتنع و کاربرد آن در حقوق خانواده» (۱۳۹۳)، با بررسی قاعده فوق به کاربرد آن در مواردی از جمله امتناع زوج از پرداخت نفقه با وجود توانایی یا عدم توانایی پرداخته و بر آن است که اگر شخصی از ادای حقوق دیگران خودداری کند، حاکم می‌تواند از ناحیه او وظیفه ترک شده را از باب ولایت انجام دهد. مقاله مذکور، ترک روابط جنسی را به‌عنوان عاملی برای الزام به طلاق مورد توجه قرار نداده است. علیرضا جعفرزاده کوچکی در مقاله‌ای با عنوان «مبنای قرآنی الزام زوج به طلاق» (۱۳۹۴) با عنایت به فحوی آیاتی از سوره‌های بقره و طلاق و روایات تفسیری، الزام زوج به طلاق را متکی به آموزه‌های قرآنی خوانده و بدین نتیجه رسیده است که هر چند حق طلاق در دست زوج است، این حکم اولیه مقید به ایفای حقوق زوجه است. مقاله مذکور رویکردی فقهی ندارد و تنها به بررسی آیات قرآن کریم اکتفا کرده است.

در پژوهش حاضر ضمن استفاده از تحقیقات پیشین که نوعاً مطالعه موردی می‌باشند، مسئله با رویکرد تطبیقی در بررسی دیدگاه‌های مذاهب پنج‌گانه اسلامی مورد مذاقه قرار گرفته و سعی شده تا ادله متفرقه بیان شده برای مشروعیت الزام زوج بر طلاق به یک مبنا، یعنی نفی ضرر معطوف گردد. لزوم نفی ضرر، مبنایی است که می‌توان آن را دلیل وضع الزام زوج به طلاق از سوی شارع دانست. چنانچه نفی ضرر را به‌عنوان حتی مقصد الشریعه یا حکمت وضع حکم الزام بدانیم، باز هم مقصود حاصل می‌گردد و بر اساس آن می‌توان موارد و مصادیق الزام زوج بر طلاق را توسعه داد و محدود به موارد منصوص در ادله شرعی ندانست. در حال حاضر رویه محاکم در برابر حکم طلاق بر اساس ماده ۱۱۳۰ ق م بدین صورت است که تلاش می‌کنند الزام زوج به طلاق را از طریق خلع که همرا با بذل مال از سوی زوجه است عملی سازند که خود ضرر و جفایی مضاعف بر زنان می‌باشد؛ زیرا در این صورت به دلیل

بائن بودن طلاق خلع، زنان علاوه بر بذل مال یا گذشتن از مهریه، از نفقه و حق ارث در ایام عده نیز محروم می‌شوند. گرچه قصد محاکم در این رویه جلوگیری از حق رجوع مرد و تداوم ضرر است، می‌توان حق وی در رجوع را مشروط به اثبات ازاله ضرر نمود؛ چراکه اصل بقای علت (ضرر) موجب صدور حکم است. در نتیجه این پژوهش را می‌توان گامی در صیانت از حقوق زنان دانست تا از آنان در برابر ظلم و ضرر حمایت شود.

### ۱. قاعده لاضرر و ادله اثبات آن

قاعده لاضرر به معنای نفی مشروعیت هرگونه ضرر و اضرار در اسلام است (مشکینی، ۱۳۹۴، ص ۲۰۳). بر اساس تفسیر رایج از این قاعده، هر حکم شرعی که در شرایط خاص به ضرر و زیان شخص بیانجامد، منتهی است؛ پس چنانچه ادامه زندگی مشترک که طبق قاعده اولیه حق طلاق در آن در اختیار زوج است، با ضرر غیر قابل تحمل همراه باشد، باید راهی برای رهایی از آن جست. امکان الزام زوج به طلاق بعضاً می‌تواند در این زمینه راهگشا باشد و لذا مورد توجه شارع و حقوقدانان قرار گرفته است. ادله‌ای از قرآن، سنت، عقل و اجماع بر اثبات قاعده لاضرر بیان شده که فقط به دلیل سنت و عقل اکتفا می‌کنیم:

دلیل اول: روایت: پیامبر صلی الله علیه و آله به سمره که بدون اذن به بهانه سرزدن به درخت خرمايش که در حیاط منزل انصاری بود وارد منزل او می‌شد فرمودند: «إِنَّكَ رَجُلٌ مُّضَارٌّ وَلَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ عَلَيَّ مُؤْمِنٍ» (کلینی، ۱۴۱۳ق، ج ۵، ص ۲۹۴). این روایت به صراحت هرگونه ضرری را بر مؤمن نفی می‌کند و در صورت تحقق ضرر و استنکاف ضررزننده، حاکم با قوه قهریه، این ضرر را رفع می‌کند.

دلیل دوم: حکم عقل: عقل مستقل از سایر ادله حکم می‌کند: ضررزدن به دیگری عقلاً قبیح است؛ ترک قبیح لازم است؛ پس ترک ضرر لازم و ضروری است. هرچیزی عقلاً حرام باشد به حکم ملازمه بین حکم عقل و شرع، شرع نیز آن را حرام می‌داند؛ پس ضررزدن به دیگری شرعاً حرام است.

## ۲. قاعده نفی عسر و حرج و بازگشت آن به قاعده لاضرر

قاعده نفی عسر و حرج به این معنا است که مکلف عقلاً توانایی انجام عملی را دارد، اما عرف آن را برای او قابل تحمل نمی‌داند. بدین ترتیب هرگاه انجام تکلیفی مکلف را دچار سختی و عسر و حرج شدید سازد که تحمل آن عادتاً سخت است، آن تکلیف ساقط می‌شود. فقها در موارد فراوانی به این قاعده استناد کرده‌اند و به موجب آن، حکم به نفی و رد تکالیفی کرده‌اند که مستلزم عسر و حرج برای مکلف است.

مستند اصلی این قاعده، آیه «مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» (حج، ۷۸) است که بر نفی حرج در دین دلالت دارد. بیش از بیست حدیث از پیامبر ﷺ و ائمه معصومین  نقل شده است که به‌عنوان مدرک قاعده به آن‌ها استناد شده است (نراقی، ۱۴۰۸ق، عانده چهارم).

توسعه طلاق حاکم در عنوان عسر و حرج را در فقه امامیه اولین بار سید یزدی در ملحقات عروه مطرح کرد و مثال‌هایی نیز بیان نمود (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۷۵). نفی عسر و حرج گرچه به صورت قاعده‌ای مجزا بحث می‌شود، لیکن در اکثر مصادیق خود با قاعده لاضرر منطبق است؛ زیرا عسر و حرج به گونه‌ای در تنگنا قرار گرفتن شخص است و بعضاً صدمات مادی یا روانی‌ای در پی دارد که تحمل آن را سخت می‌کند. قواعد نفی عسر و حرج و نفی ضرر از جمله قواعد فقهی‌ای هستند که در صورت تحقق مجرای آن، حاکم بر ادله اولیه می‌باشند.

## ۳. تعلیل حکم الزام زوج به طلاق در مصادیق مختلف ضرر

با اتکا به آیات قران کریم و روایات معصومین  می‌توان دریافت که گرچه زوج در رابطه زناشویی دارای حقوقی از جمله حق طلاق است، اما در مقابل تکالیفی را نیز بر عهده دارد که باید به آن‌ها عمل کند و بدیهی است که هرگونه استنکاف از انجام تکالیف شرعی از سوی زوج، می‌تواند مصداقی از وارد ساختن ضرر و ارتکاب ظلم علیه زوجه باشد و قاضی را وادار به الزام زوج به طلاق نماید.

مشروعیت الزام زوج به طلاق را می‌توان از آیات متعدد قرآن که زوج را به انتخاب



یکی از دو راه ادامه زندگی با حسن معاشرت یا طلاق امر می کند استنباط نمود: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ (بقره، ۲۲۹)؛ طلاق (رجعی) دو مرتبه است؛ (و در هر مرتبه) باید به گونه‌ای شایسته همسر خود را نگاهداری کند (و آشتی نماید)، یا با نیکی او را رها سازد (و از او جدا شود)».

آیه فوق گرچه ابتدائاً در زمینه تعداد طلاق است، از ادامه آن می توان حکم الزام زوج به طلاق را در سوء معاشرت استنباط نمود. چنانچه شیخ حسین حلی بیان نموده: از آنجایی که رعایت یکی از دو امر حسن معاشرت و طلاق به صورت واجب تخییری بر شوهر واجب است، هرگاه زوج یکی از دو فرد واجب تخییری (حسن معاشرت) را ترک کند، انجام فرد دیگر یعنی طلاق بر او حتمی و لازم خواهد بود. از طرف دیگر از آنجا که به موجب ادله معتبر فقهی، حاکم ولی ممتنع است و در این گونه موارد (امتناع زوج از حقوق زوجه و نیز استنکاف از طلاق) نمی تواند سکوت کرده و ناظر بر اجحاف زوج بر حقوق زوجه باشد، حاکم می تواند پس از امتناع زوج از طلاق، خود مستقیماً به این امر مبادرت ورزد و زوجه را علی رغم میل زوج طلاق دهد (حلی، ۱۴۱۵ق، ص ۱۹۱).

همچنین از امام صادق علیه السلام در مورد آیه فوق روایت شده که فرموده اند: مرد هنگام ازدواج باید به آن اعتراف کند که زن را به شایستگی نگه دارد و یا به نیکی رها سازد (کلینی، ۱۴۱۳ق، ج ۵، ص ۵۰۲). امر به اعتراف در این روایت را اگرچه نتوان حمل بر وجوب نمود، حداقل لزوم پایبندی زوج به یکی از دو امر را می توان از آن استنباط نمود.

«وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَبِغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمَسِّكُوهُنَّ ضِرَارًا لِيَتَعْتَدُوا (بقره، ۲۳۱)؛ هنگامی که زنان را طلاق دادید و به آخرین روزهای «عده» رسیدند، یا به گونه صحیحی آن‌ها را نگه دارید (و آشتی کنید)، و یا به گونه‌ای پسندیده آن‌ها را رها سازید! و هیچ گاه برای زیان رساندن و تعدی کردن آن‌ها را نگه ندارید».

«فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ (طلاق، ۲)؛ چون عده آن‌ها سر آمد، آن‌ها را به گونه‌ای شایسته نگه دارید یا به گونه‌ای شایسته از آنان جدا شوید».

از مجموع آیات طلاق استفاده می شود که زوج درباره زوجه خود باید یکی از دو

روش را در پیش گیرد: یا حقوق او را کامل ادا کند و وظایف خود را آن گونه که شایسته است ایفا کند (امساک بمعروف) یا او را مطابق مقررات شرع، طلاق دهد (تسریح باحسان) تا زن با انتخاب همسر شایسته، خوشبختی خود را به دست آورد. راه دیگری در این باره وجود ندارد.

### ۳-۱. عدم پرداخت نفقه و ادله الزام

پرداخت نشدن نفقه، مجوزی است که بر اساس آن حاکم می تواند زوج را ملزم به طلاق کند. مهم ترین ادله نقلی مشروعیت این الزام را در ذیل بررسی می کنیم:

#### ۳-۱-۱. آیات

بسیاری از علمای مذاهب اهل سنت (به جز حنفیه) با استناد به آیه ۲۳۱ سوره بقره می گویند: بقای بر زوجیت با نپرداختن نفقه، ضرر و نگره داشتن ناشایست است؛ پس وظیفه مرد است که زنش را طلاق دهد. اگر این کار را نکرد، قاضی به جای او اقدام به این کار می کند (ابوزهره، ۱۹۴۸م، ص ۳۴۹).

شافعیه اعسار زوج را عجز از امساک به معروف دانسته و آن را مجوز طلاق می دانند: «وقال الشافعی رحمه الله یفرق لأنه عجز عن الإمساك بالمعروف فینوب القاضی منابه فی التفریق» (مرغینانی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۲۸۷) و ابن جنید، چنانچه از او در کتاب المختلف در بحث طلاق حاکم نقل شده، در این فرض (اعسار) قائل به حق فسخ می باشد: «إن للزوجه الخيار فی الفسخ الزواج بالاعسار من النفقه» (مغنیه، ۱۴۳۲ق، ج ۱، ص ۴۵۳)؛ زوجه خیار فسخ نکاح را با اعسار از نفقه دارد.

گرچه موضوع آیه ۲۳۱ بقره نگره داشتن زوجه (عدم طلاق) به قصد اضرار به وی است، می توان آن را به تمام موارد ضرر تعمیم داد که یکی از موارد آن عدم پرداخت نفقه است؛ چراکه خداوند تعلیل و هدف از جعل این حکم را بیان کرده است؛ آن جاکه می فرماید: «وَلَا تُمَسِّكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا؛ زنان را برای آزار و زیان رساندن نگره ندارید تا بر آنان تعدی و ستم کنید».

بر اساس کلام الهی هرگونه نگهداری همسر که باعث ضرر و زیان زوجه شود مشروع نیست؛ خواه این ضرر ناشی از تقصیر اختیاری زوج باشد، مانند ترک انفاق، سوء معاشرت و ... یا ورود ضرر قهری و بدون اختیار باشد، مانند عنن زوج یا ناتوانی بر انفاق. بنابراین از نظر عرفی نگاه داشتن زنی که شوهر عاجز از ادای حقوق او باشد، ستم بر همسر است (حلی، ۱۴۱۵ق، صص ۱۸۶-۱۸۷).

آیت الله سیستانی می نویسد: چنانچه زوج توانایی انفاق بر زوجه اش را نداشته باشد، در صورت عدم رضایت زوجه بر صبر و ادامه زندگی مشترک با او، بر زوج واجب است زوجه اش را طلاق دهد و اگر به آن اقدام نکرد، زوجه می تواند به حاکم شرع مراجعه و شکایت نماید؛ حاکم به زوج دستور طلاق می دهد. چنانچه زوج امتناع نمود و اجبارش ممکن نبود، حاکم از باب اعمال ولایت به نیابت از زوج، زوجه را طلاق می دهد (سیستانی، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۱۰۸).

با این حال، حنفیان الزام زوج بر طلاق به دلیل استنکاف یا ناتوانی از پرداخت نفقه را جایز نمی دانند (مرغینانی، بی تا، ج ۲، ص ۱۹۳) و بر این باورند که اگر مرد توانایی مالی دارد و انفاق نمی کند، می توان وی را به طرق دیگر مانند تعزیر یا فروش اموالش ملزم به انفاق کرد و اگر توانایی نفقه ندارد، به زن ظلمی نشده است (مرغینانی، بی تا، ج ۲، ص ۱۹۴). خداوند وظیفه انسان ناتوان را در این دانسته که به میزان توانایی اش انفاق کند و او را به بیش از توانایی، تکلیف نکرده است: «لِيَتَّقِيَ دُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُتَّقِ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا» (طلاق، ۷). پس الزام زوج به طلاق، خلاف این آیه است.

حنفیان در مورد عدم تأمین نفقه خلاف سایر مذاهب نظر دارند؛ مبنی بر اینکه در عدم تأمین نفقه از طرف زوج نباید بین زوجین جدایی افکنده شود؛ زیرا شوهر یا مستمند است یا ثروتمند که اگر شوهر مستمند باشد، برای نپرداختن نفقه ظلمی مرتکب نشده، اما اگر زوج ثروتمند باشد، به دلیل نپرداختن نفقه گناهکار است، ولی جلوگیری از ستم او از طریق طلاق نیست، بلکه باید او را با گرفتن تعهد برای تأمین مخارج زندگی همسرش مجبور کرد و گرنه حبس او و فروش اموالش در حد

تأمین نفقه، مشکل او را حل می‌کند<sup>۱</sup> (زحلی، ۱۳۸۲، ص ۴۰۰).

در نقد نظر فوق باید گفت که خداوند در این آیه وظیفهٔ زوج را بیان کرده است، اما در صدد بیان حکم متناسب با وضعیت زوجه نبوده است. به عبارت دیگر خداوند در مقام بیان حکم در صورت ناتوانی زوجه از ادامهٔ زندگی زناشویی نیست، بلکه فقط وظیفهٔ مرد را مشخص می‌کند. در صورت عجز شوهر، قطعاً اگر نیازهای زوجه برآورده نشود، زوجه با مشکلاتی در زیست طبیعی مواجه می‌شود که اگر تحمل ادامهٔ زندگی بر زوجه مشقت‌بار باشد و منجر به ضرر او شود، حکم به پذیرش چنین شرایطی دور از اخلاق اسلامی و انسانی است.

ضمن اینکه در رفع ضرر اولین راه طلاق نیست، بلکه حاکم باید ابتدا زوج را ملزم به ادای وظیفه و اصلاح رفتار کند؛ اگر زوجه استنکاف کرد یا ناتوان بود، حکم به طلاق داده می‌شود.

### ۳-۱-۲. سنت (روایات)

روایاتی بر این امر دلالت دارد که در صورت امتناع شوهر از دادن نفقهٔ همسر، امام یا حاکم می‌تواند آن‌ها را از یکدیگر جدا کند:

قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول: «وَمَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ امْرَأَةٌ فَلَمْ يَكْشِهَا مَا يَوَارِي عَوْرَتَهَا وَ يَطْعُمُهَا مَا يَقِيمُ ضَلْبَهَا كَانَ حَقًّا عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَفْرِقَ بَيْنَهُمَا» (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۲۱، صص ۵۰۹-۵۱۲)؛ (أبو بصیر) می‌گوید شنیدم از امام باقر عليه السلام که می‌فرمود: «هر کس زنی

۱. راء الفقهاء فی التفریق لعدم الإنفاق:

للفقهاء رأیان: رأى الحنفية ورأى الجمهور:

أولاً. رأى الحنفية: لا يجوز في مذهب الحنفية والإمامية التفریق لعدم الإنفاق؛ لأن الزوج إما معسر أو موسر. فإن كان معسراً فلا ظلم منه بعدم الإنفاق، والله تعالى يقول: «لینفق ذو سعة من سعته ومن قدر علیه رزقه فلینفق مما آتاه الله لا یكلف الله نفساً إلا ما آتاه سيجعل الله بعد عسر يسراً» (الطلاق، ۶۵ و ۷)؛ وإذا لم یکن ظالماً فلا یظلمه بإيقاع الطلاق علیه. وإن كان موسراً فهو ظالم بعدم الإنفاق، ولكن دفع ظلمه لا یتعین بالتفریق، بل بوسائل أخرى کیبع ماله جبراً عنه للإنفاق علی زوجته، وحبسه لإرغامه علی الإنفاق» (زحلی، ۱۴۰۹ق، ج ۹، ص ۷۰۴۳). لازم به ذکر است که در عبارت فوق رأی امامیه موافق با حنفیه آورده شده که با آنچه از روایات شیعی نقل شده و نیز اقوال علما مطابقت ندارد.

دارد و او را با لباس مناسبی نمی پوشاند و خوراک درستی به او نمی دهد، بر پیشوای مسلمین است که آن ها را با طلاق از یکدیگر جدا کند».

امام صادق علیه السلام در روایت صحیحی از ذیل آیه هفتم سوره طلاق فرمود: اگر کسی خوراک و پوشاک همسرش را شایسته تأمین نکند، بین آنان جدایی افکنده می شود: عن ابی عبدالله علیه السلام فی قوله تعالی «وَمَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ» قال إذا أنفقَ علیها ما یقیم ظَهرها مع کِسوةٍ و إلا فُرِّقَ بَینَهُما (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۲۱، صص ۵۰۹-۵۱۲).

### دلیل اولویت

اهل سنت دلیل اولویت را نیز بر چنین الزامی اقامه کرده و می گویند: اگر مرد عیبی تناسلی داشته باشد که نتواند با زوجه همبستر شود، شرع اجازه داده که زن از مرد جدا شود؛ زیرا بقای بر چنین حالتی، ظلم به زوجه است و ظلم ندادن نفقه چه بسا بیش از ظلم ناتوانی جنسی است؛ پس به طریق اولی زن می تواند درخواست جدایی کند (ابوزهره، ۱۹۶۸م، ص ۳۴۹) و به این وسیله زوج را ملزم به طلاق نماید.

شاید دلیل چنین اولویتی این باشد که با نبود روابط زناشویی، حیات زوجه محفوظ است، اما با عدم انفاق، حیات او در خطر می افتد. با این حال اولویت قطعیه ای ثابت نیست و عدم انفاق را نمی توان ملازم با خطر جانی دانست؛ چرا که می توان مصادیقی را یافت که زن چون درآمدی از خود دارد، با دریافت نکردن نفقه در سختی قرار نگیرد و ضرری هم متوجه او نشود؛ بنابراین موضوع ضرر منتفی است. اما علمای امامیه به استناد به برخی روایات مطلق، باز هم حکم به طلاق داده اند؛ زیرا این روایات، متعرض اضرار نیستند. بر این اساس علمای اهل سنت که دلیل بر این طلاق را بر مبنای ضرر بنیان نهاده اند، با چنین مصادیقی نمی توانند حکم به طلاق بدهند؛ زیرا با نفی موضوع، حکم نیز نفی می شود؛ مگر این که گفته شود: غلبه مورد باعث می شود که موارد نادر هم ملحق به حکم اکثر شود.

اگر مستفاد از آیات و روایات این باشد که علت و هدف شارع از وضع چنین الزامی

رفع ضرر است، با نبود علت حکم هم منتفی است و زنی که با نپرداختن نفقه معسر نیست، باید برای گرفتن طلاق به سایر مصادیق ضرر استناد کند.

### ۳-۲. ترک یا ناتوانی در روابط جنسی

ترک روابط زناشویی شامل سه مصداقظهار، ایلاء و ترک روابط بدون این دو است. ایلاء، قسم خوردن بر ترک روابط زناشویی است وظهار نوعی طلاق جاهلی است که زوج به همسرش می‌گفت: «ظهرک کظهر امی». اسلام این نوع طلاق را رد کرد و برای گوینده آن مجازات تعیین کرد.

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: سزاوار است بر امام مردی که ایلاء کرده است را مجبور کند به همسرش بازگردد و یا همسرش را طلاق دهد: قال سألت اباعبدالله عن رَجُلٍ أَلَى مِنْ إِمْرَأَتِهِ بَعْدَ مَا دَخَلَ بِهَا فَقَالَ: «... وَ يَنْبَغِي لِلْإِمَامِ أَنْ يَجْبِرَهُ عَلَى أَنْ يَفِيءَ أَوْ يَطْلُقَ...» (حر عاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵، ص ۲۸۳). همچنین امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه مردی بر همسرش خشمناک شود و بدون این که بر ترک نزدیکی با او قسم بخورد، چهار ماه با وی نزدیکی نکند، همسر وی می‌تواند اقامه دعوی کرده و شوهر نیز باید یا به سوی همسرش بازگردد یا او را طلاق دهد: «عن اباعبدالله علیه السلام قال: «إِذَا غَاضَبَ الرَّجُلُ إِمْرَأَتَهُ فَلَمْ يَقْرُبْهَا مِنْ غَيْرِ يَمِينٍ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ فَاسْتَعَدَّتْ عَلَيْهِ فَإِمَّا أَنْ يَفِيءَ وَ إِمَّا أَنْ يَطْلُقَ فَإِنْ تَرَكَهَا مِنْ غَيْرِ مُغَاضَبَةٍ أَوْ يَمِينٍ فَلَيْسَ بِمُؤَلِّ» (کلینی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۲۱).

هدف اصلی امام علیه السلام از بیان این احکام حمایت از قاعده کلی حاکم بر روابط زوجین است تا مصالح خانواده و اجتماع تأمین شود. حکم درج شده در روایات فوق (طلاق اجباری حاکم) منحصر به مورد آن‌ها نبوده و به هر موردی که حقوق زن در روابط به ناروا از ناحیه شوهر دچار مخاطره شود تسری پیدا می‌کند. شیخ حسین حلی می‌گویند: ما از روایات ایلاء به دیگر موارد عدم رعایت حقوق زوجه تعدی نموده و طلاق حاکم را به آن‌ها تسری می‌دهیم؛ به قرینه آن که ائمه علیهم السلام در این روایات درصدد ارائه قاعده‌ای کلی برای حراست از حقوق زنان در جهت مصلحت جامعه و صلاح خود آن‌ها بوده‌اند (حلی، ۱۴۱۵ق، ص ۱۹۵).

بنابراین بر مرد واجب است حداقل هر چهار ماه یکبار با همسر خود روابط زناشویی داشته باشد و اگر این عمل را ترک کند، معصیت کرده است. زن انسان است و مانند مرد غریز و احتیاجات جنسی دارد که باید مانند سایر احتیاجات تأمین شود. اگر نیاز به خوراک، پوشاک، مسکن و ... توسط زوج تأمین نشود، به زوجه ظلم شده و ضرر خواهد کرد. درباره احتیاج به رابطه زناشویی نیز اگر نیاز زوجه تأمین نشود، عنوان ظلم و ضرر تحقق یافته است.

سید محمد کاظم طباطبای یزدی (صاحب عروه) پا را فراتر گذاشته و وجوب پاسخ به احتیاج زن را منحصر در چهار ماه یکبار ندانسته، بلکه بر این باور است که اگر زن میل جنسی دارد و در عدم تأمین، احتمال به گناه افتادن او وجود دارد بر مرد واجب است که قبل از چهار ماه به نیاز او پاسخ مثبت دهد. اگر مرد قادر به پاسخ گویی نیست یا نمی خواهد که نیاز او را برآورده کند، باید زوجه را طلاق دهد تا زن بتواند با ازدواج مجدد تأمین گردد: «إذا كانت الزوجة من جهة كثرة ميلها وشبقها لا تقدر على الصبر إلى أربعة أشهر بحيث تقع في المعصية إذا لم يواقعها فالأحوط المبادرة إلى موائمتها قبل تمام الأربعة، أو طلاقها وتخليتها سبيلها» (طباطبایی یزدی، ۱۳۳۷، ج ۵، ص ۵۰۱).

آیت الله خویی نیز با استناد به آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» بر این باور است که مرد نسبت به خانواده خود وظیفه دارد که آن‌ها را از گناه بازدارد؛ بنابراین اگر احتمال وقوع زوجه در حرام وجود دارد، مرد باید قبل از چهار ماه احتیاج همسر خود را برآورده کند (خویی، ۱۴۱۳ق، ج ۳۲، ص ۱۲۲).

آیت الله شبیری زنجانی در این باره احتیاط بیشتری کرده و وجوب رابطه قبل از چهار ماه را منوط به احتمال گناه ندانسته است: «لازم نیست که زن به زنا و معصیت بيفتد تا وظیفه مرد مباشرت باشد، بلکه حتی بدون معصیت، فقط برای زن سخت است بازهم مرد نباید بگذارد به او سخت بگذرد و بعید نیست که فرض عسرت و سختی هم وظیفه مرد تأمین آن باشد؛ ایشان در ادامه دلیل وجوب را با این عبارت بیان می کند «ضرر زدن مورد رضایت شارع نیست» (شبیری زنجانی، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص ۱۴۸۳). بنابراین رفع ضرر از زوجه دلیل حکم وجوب رابطه زناشویی است و اگر مرد این احتیاج را تأمین نکند، حاکم باید در احیای حق زن اقدام کند.

ابن جریرین، از فقهای حنبلی، درباره کسی که بدون عذر و به قصد اضرار نسبت به زوجه ترك وطی می کند، ضمن الحاق بعض احکام آن به ایلاء می گوید: «بعض الأزواج قد يغضب على زوجته، فإذا كان له زوجتان مثلاً فغضب على إحداهما، ترك مضاجعتها، وترك وطأها، والاستمتاع بها، ومضى على ذلك شهر وشهران وأشهر، فما حكم هذا الترك؟ لا شك أنه إضرار، والله تعالى يقول: «وَلَا تُمَسِّكُوهُنَّ ضِرَارًا» (البقرة، ۲۳۱)، ويقول: «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ» (الطلاق، ۲) وهذا ما أمسكها بمعروف، بل أضر بها، حيث لم يعطها حقها.

فی هذه الحال إذا طلبت حقها فلها أن ترفع أمره إلى الحاكم، والحاكم يقول له: إما أن تطأها وإما أن تطلق، وإما أن تطلق عليك إذا امتنعت، فإذا أراد الرجوع لا كفارة عليه؛ لأنه ما حلف، إنما ترك الوطء بغير يمين، ولكن يحدد لها لمدة، والمدة هي أربعة أشهر؛ لأنها المدة التي يمكن للمرأة أن تتحمل غيبة زوجها فيها» (ابن جریرین، بی تا، ج ۶۸، ص ۱۷):

«گاه برخی از شوهران بر همسر خویش غضب می نمایند؛ به عنوان مثال اگر برای او دو همسر باشد که بر یکی غضب نماید و همبستری، آمیزش و استمتاع از او را ترك نماید و يك يا دو يا چند ماه بگذرد، پس حکم این ترك چیست؟ شکی نیست که این ضرر است و خداوند می فرماید: «آن‌ها را به قصد ضرر نگه ندارید» (بقره، ۲۳۱) و نیز می فرماید: «آن‌ها را به معروف یا ننگه دارید و یا رها سازید» (طلاق، ۲) و حال اینکه این مرد او را به معروف نگه نداشته، بلکه به او ضرر رسانده؛ زیرا که حق او را نداده است. در این حالت اگر زوجه حق خود را طلب نماید، پس برای او این حق وجود دارد که برای رفع این امر به حاکم مراجعه نماید و حاکم به زوج می گوید یا آمیزش داشته باش و یا طلاق بده و یا ما (او را)، در صورت امتناع تو، مطلقه خواهیم کرد...».

### ۳-۳. سوء معاشرت زوج

حسن معاشرت زوجین نسبت به هم یکی از تکالیفی است که بین آنان مشترک است. ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی در این رابطه می گوید: «که زن و شوهر مکلف به حسن معاشرت با یکدیگر هستند» (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۲۱۹).



حسن معاشرت دارای مصادیقی است که از آن جمله می‌توان به خوش رفتاری، احترام گذاشتن، شکایت نکردن، توهین نکردن، کتک نزدن و ... اشاره نمود که در هر مورد روایات فراوانی در کتاب‌های حدیثی و فقهی وجود دارد (حرعاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۷، کتاب نکاح). در صورت سوء معاشرت مستمر، به طوری که نتوان آن را اتفاقی و زودگذر دانست و باعث تحمل ناپذیر شدن زندگی شود، زن می‌تواند از دادگاه تقاضای طلاق نماید.

میرزای قمی در زمینه حقوق زوجه و حکم تخلف زوج از حقوق وی می‌گوید: «زوجه را بر زوج حقوقی چند است که در تخلف آن زوج ناشز می‌شود و حقوق زوجه بر زوج این است که نفقه و کسوه او را موافق شریعت مقدسه بدهد و با او بدون وجه شرعی کج خلقی نکند و او را اذیت ننماید. پس هرگاه زوج تخلف کرد از حقوق زوجه و مطالبه زوجه نفعی نکرد، به حکم شارع رجوع کند و بعد از ثبوت در نزد حکم او را الزام و اجبار بر وفای حقوق می‌کند و اگر تخلف کرد تعزیر می‌کند و هرگاه زوجه بر بقای تحمل نشوز زوج راضی نشد، قاضی الزام می‌کند زوج را بر رعایت یا بر طلاق دادن زوجه. هرگاه برای حاکم علم حاصل شود به اینکه زوج سلوک به معروف نمی‌کند و به حقوق زوجه وفا نمی‌کند، او را اجبار بر طلاق می‌نماید و این اجبار منافی صحت طلاق نیست» (میرزای قمی، ۱۴۱۳ق، ص ۴۸۵).

در بیان نظر مذاهب اربعه در این باره آمده: «لم یجز الحنفیة والشافعیة والحنابلة (ابن رشد قرطبی، ۲۰۱۰م، ج ۲، ص ۹۷) التفریق للشقاق أو للضرر مهما كان شدیداً؛ لأن دفع الضرر عن الزوجة یمکن بغير الطلاق، عن طریق رفع الأمر إلى القاضی، والحکم علی الرجل بالتأدیب حتی یرجع عن الإضرار بها. وأجاز المالکیة (الشرینی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۲۰۷) التفریق للشقاق أو للضرر...» حنفیه و شافعیه و حنابله جدایی به واسطه اختلاف یا ضرر را هر چقدر هم که شدید باشد جایز نمی‌دانند؛ زیرا دفع ضرر از زوجه بدون طلاق هم ممکن است، از طریق رجوع امر به قاضی و حکم بر تأدیب مرد تا زمانی که از ضرر رساندن به زن برگردد و اما مالکیه جایز می‌داند جدایی به واسطه اختلاف یا ضرر را ....

#### ۴. قاعده لاضرر و مشروعیت الزام زوج بر طلاق

باتوجه به مطالب ارائه شده مشخص شد مبنای اصلی الزام زوج بر طلاق، قاعده نفی ضرر و عسر و حرج است و ظاهر تعابیر برخی از فقهای عامه و خاصه بیانگر آن است که با تحقق عنوان ضرر، حاکم با تقاضای زوجه باید او را طلاق دهد. بعضی در این باره گفته اند علت ضرر زوجه را باید در حق انحصاری طلاق برای زوج جستجو کرد؛ از این رو قاعده لاضرر این انحصار را برمی دارد و راه را برای اجبار مرد به طلاق و یا طلاق حاکم باز می کند (مهرپور، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۳۰۱).

با این حال گفته شده وظیفه حاکم در مواجهه با تحقق عنوان ضرر در حق زوجه آن است که این ضرر را منتفی کند. این نفی ضرر، انحصار در طلاق ندارد که گفته شود: «با تقاضای زوجه و پس از احراز ضرر، حاکم وظیفه دارد زن را طلاق دهد»، بلکه حاکم باید این ضرر را از راه های دیگری جز طلاق ازاله کند. به عبارت دیگر قاعده لاضرر فقط نافی حکم ضرری است و نمی تواند حکمی را اثبات کند و از این رو با قاعده لاضرر نمی توان حق طلاق را برای حاکم وضع کرد.

در مقابل می توان گفت: بر اساس قرآن کریم، زوج یا باید ادای وظیفه کند و حقوق زن را رعایت کند یا وی را طلاق دهد و راه دیگری برای او وجود ندارد. در صورت امتناع از یکی از دو امر، حاکم دخالت کرده، وی را ملزم به اصلاح رفتار یا طلاق می نماید. در قدم بعدی، در صورت سرپیچی از اجرای یکی از دو امر، «حاکم» ولی زوج ممتنع می شود و زوجه را طلاق می دهد.

کیفیت استدلال به قاعده لاضرر به منظور اثبات حق طلاق برای حاکم به این امر برمی گردد که هرگاه عدم جعل حکمی از سوی شارع منشأ ورود ضرری بر فرد یا افرادی گردد، به کمک قاعده لاضرر می توان حکمی را اثبات کرد که رافع ضرر باشد و در مورد بحث ما از آنجا که عدم جعل حق طلاق برای غیر شوهر (حاکم)، سبب ورود ضرر بر زوجه است، می توان با استناد به قاعده لاضرر و برای رفع این ضرر، حق طلاق را برای غیر شوهر (حاکم) نیز اثبات کرد (حلی، ۱۴۱۵، ص ۲۰۸).

امام خمینی علیه السلام در شرح و بسط قاعده لاضرر، طبق دیدگاه بدیع خود، آن را حکم

حکومتی تلقی می کنند. ایشان بعد از توضیح مقدماتی در مورد مناصب سه گانه پیامبر ﷺ (نبوت، رسالت و حکومت و قضاوت)، چنانچه آیت الله سبحانی تقریر نموده (سبحانی، ۱۳۸۳، ج ۳، صص ۵۳۲-۵۳۴)، معتقد است که حدیث به معنای نهی از ضرر می باشد، اما نه نهی مولوی همانند اکثر نواهی مذکور در قرآن و سنت، بلکه به معنای نهی مولوی حکومتی از وارد کردن ضرر بر دیگری است. به عقیده ایشان صدور چنین نهی ای از طرف پیامبر ﷺ با توجه به منصب زمامداری و حاکم بودن ایشان می باشد و نقل حدیث مذکور در برخی از منابع حدیثی اهل سنت با عبارت «و قضي أن لا ضرر و لا ضرار» (بیهقی، ۱۴۲۴ق، ج ۶، ص ۱۵۷؛ ج ۱۰، ص ۱۳۳؛ القزوينی، ۱۴۳۰ق، ج ۲، ص ۷۸۴)، مؤید همین معناست.

لازم به ذکر است که خداوند در امر خانواده بعضاً وظایفی را برای اشخاص دیگر نیز بیان کرده است. در مسئله نشوز شوهر که به بدرفتاری مرد، عدم انفاق، بی توجهی و تعدی به حقوق زن تعبیر شده «ترفعاً علیها و عدم انفاق علیها و استهتاراً بها و تطاولاً علیها... (سلیمان، بی تا، ج ۶۶، ص ۳)»، خداوند ابتدا دعوت به صلح می نماید: «وَإِنْ امْرَأَةٌ حَاَفَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُورًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ» (نساء، ۱۲۸) و در صورت عدم حل مشکل و شقاق امر به تعیین حکم می نماید: «وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكْمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يَرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّي اللَّهُ بَيْنَهُمَا» (نساء، ۳۵).

از آنچه گذشت پاسخ عالمان حنفی و نافیان الزام زوج بر طلاق مشخص می شود؛ اولین راه طلاق نیست، بلکه حاکم باید ابتدا زوج را ملزم به ادای وظیفه و اصلاح رفتار کند؛ اگر زوجه استنکاف کرد یا ناتوان بود، حکم به طلاق داده می شود.

حنفیان در نفی الزام زوج به طلاق در دلیل دیگری می گویند: در گزارش های تاریخی آمده است که زنان پیامبر چیزی از حضرت خواستند که پیامبر دسترسی به آن نداشت؛ بنابراین حضرت یک ماه از آن ها دوری کرد. این عمل حضرت دلالت می کند که زوجه حق ندارد چیزی از زوج بخواهد که توانایی آن را ندارد و اگر چنین درخواستی داشته باشد، ظالم است (ابوزهره، ۱۹۴۸م، ص ۳۴۹).

در نقد استناد حنفیان به گزارش تاریخی مذکور باید گفت که آنچه تقاضای همسران پیامبر بود، خارج از محدوده امساک به معروف بوده است. بر این اساس اگر

زن چیزی را در محدودهٔ امساک به معروف از شوهر درخواست نماید، ظلمی بر مرد نکرده است، بلکه مطالبهٔ حق خود است که اگر او را مجبور به چشم‌پوشی از حق کنیم، خود ظلمی در حق زن است. در نتیجه می‌توان ادعا کرد که دلایل و مستندات بیان‌شده علیه الزام زوج به طلاق چندان استوار نیست و جانب الزام زوج به طلاق مستدل‌تر و مستحکم‌تر می‌نماید.

### ۵. محدودهٔ تأثیر لاضرر در الزام زوج به طلاق

با توجه به مطالب پیشین می‌توان گفت که اکثریت فقها الزام زوج به طلاق را در صورت عدم رعایت حقوق زن در مسائل جنسی، نفقه و حسن معاشرت مشروع می‌دانند. پرسش این است که آیا باید فقط به ضرر ناشی از امور فوق که بعضاً مورد اشارهٔ آیات و روایات قرار گرفته، بسنده نمود و یا می‌توان دایرهٔ آن را به مسائل دیگر نیز تعمیم داد، مانند امراض مسری یا صعب‌العلاج که احیاناً سلامت جسمی یا روانی زوجه را در معرض خطر قرار دهد؟ پاسخ این پرسش را می‌توان در کارکرد قواعد فقهی جستجو کرد که در تعریف آن گفته شده: قاعدهٔ فقهی عبارت است از یک حکم شرعی کلی که به واسطهٔ آن می‌توان احکام موارد جزئی را از راه تطبیق قاعده بر آن مورد به دست آورد. بر این اساس هرگاه مصداق ضرر تحقق پیدا کند، مشمول قاعدهٔ لاضرر خواهد بود.

بنابراین با توجه به قاعدهٔ لاضرر می‌توان اختیارداری شوهر را در طلاق محدود و در برخی موارد آن را ساقط کرد و به لزوم طلاق برای وی نظر داد یا او را بر طلاق دادن الزام نمود. این امر از دیدگاه امام خمینی علیه السلام در بارهٔ قاعدهٔ لاضرر نیز که نهی موجود در حدیث لاضرر و لاضرار را نهی مولوی حکومتی تلقی می‌نمایند، استفاده می‌شود.

البته باید توجه داشت که هر ضرری نباید دستاویز زن باشد تا با کوچک‌ترین بهانه تقاضای طلاق نماید؛ از این رو ضرر منتهی به طلاق حداقل محدود به دایرهٔ عسر و حرج است؛ یعنی زندگی به گونه‌ای باشد که عادتاً ادامهٔ زندگی برای امثال این زن، سخت و غیرقابل تحمل باشد.

## ۶. شرایط الزام زوج به طلاق

دخالت حاکم در امر طلاق مشروط به شرایطی است که مختصراً مورد اشاره قرار می‌گیرد:

### ۱-۶. تقاضای زوجه

حاکم در صورتی می‌تواند زوج را ملزم به طلاق کند که زوجه تقاضای طلاق کرده باشد؛ بنابراین بدون تقاضای زوجه، حاکم نمی‌تواند به مسئله لزوم زوج ورود داشته باشد. با این حال حنفیان با اتکا به اینکه در عصر پیامبر ﷺ و با وجود تنگنای شدید اقتصادی برخی از اصحاب، هیچ گزارشی از الزام زوج به طلاق از سوی پیامبر گزارش نشده است، حکم به رد الزام می‌کنند (ابوزهره، ۱۹۴۸م، ص ۳۵۰). بدین ترتیب و بنابر اصل پیش‌گفته، به شرطی می‌توان با نتیجه‌گیری حنفیان همراه شد که زنی از پیامبر ﷺ تقاضای الزام زوج به طلاق کرده باشد و ایشان از چنین کاری خودداری کرده باشد.

### ۲-۶. اثبات ضرر

درباره ثبوت ضرر، اصل بر عدم ضرر است؛ بنابراین زن باید ثابت کند که مصداق ضرر محقق است و در صورت شک، حاکم در تحقق آن باید بر اساس اصل عدم، حکم کند. بنابراین زن باید ثابت کند که این ضرر استمرار خواهد داشت یا اینکه به احتمال زیاد در آینده تکرار می‌شود؛ بنابراین اگر رفتار مرد اصلاح شده باشد و ادله بر اصلاح وجود داشته باشد، حاکم اجازه الزام بر طلاق ندارد؛ زیرا اصل بر عدم ضرر است.

## ۷. ولایت حاکم در طلاق در صورت استنکاف زوج از طلاق

قاعده لاضرر توانایی ندارد که متولی رفع ضرر را مشخص کند، اما از طرفی برای رفع ضرر، خود زوجه نمی‌تواند متولی تصمیم باشد؛ زیرا منفعت خود را از همان ابتدا در طلاق می‌بیند و توانایی الزام بر تمکین را هم ندارد؛ بنابراین باید شخص دیگری متولی رفع ضرر باشد. مواردی که زن می‌تواند به قاضی رجوع کند تا طلاق بگیرد مواردی

هستند که در راستای دفع ضرر از زن پایه گذاری شده‌اند و به‌جا و منطقی هستند (رفیعی، ۱۳۸۰، ص ۱۲۲). فقه عامه و خاصه متولی این رفع را حاکم و در صورت نبود او، عدول مؤمنین می‌دانند: «ان الحاکم الشرعی ولی الممتنع، لذلك کان علیه أن یجری الطلاق بنفسه» (حلی، ۱۴۱۵ق، ص ۱۹۱). میرزای قمی در این زمینه بیان می‌دارد: «...زوجه را بر زوج حقوقی چند است که در تخلف آن، زوج ناشزه است که از حقوق او نفقه و کسوه می‌باشد که زوج باید موافق شریعت بدهد و با زوجه بدون وجه شرعی کج خلقی نکند و او را اذیت نماید. پس هرگاه زوج تخلف کرد از حقوق زوجه و مطالبه او نفعی نکرد، به حاکم رجوع می‌کند و بعد از ثبوت نزد حاکم او را الزام و اجبار می‌کند بر وفای حقوق یا بر طلاق دادن زوجه و این اجبار منافی صحت طلاق نیست...» (میرزای قمی، ۱۴۱۳ق، ص ۵۰۸).

محقق بحرانی نیز معتقد است: در صورت امتناع زوج از نفقه زوجه، حاکم او را بین دو امر مخیر می‌نماید که باید به یکی از آن دو اقدام نماید. اگر بعد از الزام به انفاق همچنان از آن امتناع کند، او را به طلاق دادن اجبار می‌نماید؛ چنانچه طلاق داد نزاع پایان می‌یابد و گرنه حاکم زوجه را طلاق می‌دهد (البحرانی، ۱۳۶۵، ج ۳۲، ص ۱۲۴).

«ولایت حاکم بر ممتنع» به‌عنوان قاعده‌ای فقهی پذیرفته شده است؛ به این معنا که هرگاه کسی از پرداخت حقوقی که بر عهده‌اش است یا از انجام تعهد مورد قرارداد امتناع کند، حاکم از سوی او وارد میدان خواهد شد (بحرالعلوم، ۱۴۰۵ق، ج ۳، ص ۲۵۹). بر اساس مفاد قاعده «الحاکم ولی الممتنع» چنانکه شخصی از ادای حقوق دیگران امتناع ورزد، حاکم بعد از احراز امتناع به جهت جلوگیری از هرج و مرج و حفظ نظم عمومی و اجرای عدالت اجتماعی نسبت به ادای حقوق رأساً اقدام می‌نماید. یکی از موارد اجرای قاعده از ناحیه حاکم، دعاوی خانوادگی است. حاکم به جهت ولایت بر ممتنع، تکلیف شرعی و قانونی او را به انجام می‌رساند. قانونگذار در برخی مواد قانون مدنی از جمله ماده ۱۱۲۹، اجرای این قاعده را به رسمیت شناخته است.

در صورتی که زندگی زناشویی برای زوج همراه با ضرر باشد، وظیفه حاکم است که این ضرر و ظلم را از مؤمن دور کند و اگر زوج از ادای حقوق زوجه سرپیچی کند،

حاکم ولی زوج ممتنع می‌شود و زوجه را طلاق می‌دهد. بنابراین در صورتی که دوام زوجیت، موجب عسر و حرج و ضرر زوجه باشد، وی می‌تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند. چنانچه عسر و حرج و ضرر مذکور در محکمه ثابت شود، دادگاه می‌تواند زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورتی که اجبار میسر نباشد، زوجه به اذن قاضی طلاق داده می‌شود (حکیم، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۳۲۶).

امام خمینی علیه السلام نیز در مسئله طلاق حاکم، آنجا که زندگی با عسر و حرج مواجه است و شوهر راضی به طلاق زن نیست، فرمود: طریق احتیاط آن است که زوج را با نصیحت و الا با الزام و ادار به طلاق نمایند و در صورت میسر نشدن، به اذن حاکم شرع طلاق داده شود و اگر جرئت بود مطلب دیگر بود که آسان‌تر است (مهرپور، ۱۳۷۱، ص ۳۰۱).

اهل سنت نیز مراجعه به حاکم را حقی برای زوجه می‌دانند که از آن جمله می‌توان به ایلاء، لعان و ظهار اشاره نمود که حق جدایی برای زن قائل هستند و از طریق درخواست از حاکم اجرا خواهد شد (زحلی، ۱۳۸۲، صص ۳۹۸-۴۰۰). در این میان، پیروان ابوحنیفه، تملک قاضی و حاکم بر طلاق را نمی‌پذیرند و قاضی فقط در صورت وجود عیوب روابط زناشویی اجازه فسخ نکاح را دارد. برخی از فقیهان مذهب حنفی، جنون، جذام و برص را نیز بر این موارد افزوده‌اند (ابوزهره، ۱۹۴۸م، ص ۳۴۷). اما سه مذهب فقهی دیگر اهل سنت (حنبل، شافعی و مالکی) طلاق حاکم را فی الجمله پذیرفته‌اند.

### نتیجه‌گیری

بررسی ادله مصادیق مختلف الزام زوج به طلاق نشان از آن دارد که یکی از حکمت‌های وضع این الزام از سوی شارع مقدس، نفی ضرر از زوجه است. با اثبات این مدعا، در صورت تحقق این حکمت در هر عنوانی، حکم نیز وجود خواهد یافت و می‌توان با استناد به لزوم نفی ضرر، زوج را ملزم به طلاق نمود. وجود ضرر ناحق، نشان از پایمال شدن حق و ظلم بر افراد است که از دیدگاه دین و عقل، قبیح و مردود است. بر این اساس، موارد حق الزام زوج به طلاق منحصر به ترک روابط زناشویی یا عدم پرداخت نفقه نیست، بلکه بر اساس کلام الهی در آیه ۲۳۱ بقره، هرگونه نگهداری

همسر که باعث ضرر و زیان زوجه شود غیر مشروع است. با تعمیم تعلیل مذکور در آیه، حکم به موارد دیگری که علت در آنها وجود دارد قابل تسری است. فقهای عامه و خاصه متولی رفع ضرر را حاکم و در صورت نبود او، عدول مؤمنین می‌دانند. در صورتی که زندگی زناشویی برای زوجه همراه با ضرر باشد و زوج از ادای حقوق زوجه یا طلاق سرپیچی کند، حاکم ولی زوج ممتنع می‌شود و زوجه را طلاق می‌دهد. البته حاکم در صورتی می‌تواند زوج را ملزم به طلاق کند که زوجه تقاضای طلاق کرده باشد. همچنین زن باید ثابت کند که این ضرر استمرار خواهد داشت یا اینکه به احتمال زیاد در آینده تکرار می‌شود. بنابراین اگر رفتار مرد اصلاح شده باشد و ادله بر اصلاح وجود داشته باشد، حاکم اجازه الزام بر طلاق ندارد. همچنین هر ضرری نمی‌تواند دستاویز زن باشد تا با کوچک‌ترین بهانه تقاضای طلاق نماید؛ از این رو ضرر منتهی به طلاق حداقل محدود به دایره عسر و حرج است؛ یعنی زندگی به گونه‌ای باشد که عادتاً ادامه زندگی برای امثال این زن، سخت و غیر قابل تحمل باشد.



## فهرست منابع

\* قرآن کریم

۱. ابن جریر، عبدالله بن عبدالرحمن بن عبدالله. (بی تا). شرح اخصر المختصرات (ج ۶۸). کتابخانه مدرسه ققاهت.
۲. ابن رشد قرطبی، محمد بن احمد. (۲۰۱۰م). بداية المجتهد و نهاية المقتصد (محققین: محمد شوقی؛ محمد کاظم موسوی، و...). المجمع العالمي للتقريب بين المذاهب الإسلامية
۳. ابوزهره، محمد. (۱۹۴۸م). الاحوال الشخصية. قاهره: دارالفکر العربی.
۴. بحر العلوم، عزالدین. (۱۴۰۵ق). بحوث الفقهیه من محاضرات آیت الله حسین حلی (چاپ دوم). بیروت: دارالزهرا.
۵. البحرانی، یوسف. (۱۳۶۵). الحدائق الناضرة. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۶. البهوتی، منصور بن یونس بن صلاح الدین. (۱۹۹۳م). دقائق اولی النهی لشرح المنتهی (چاپ اول). ناشر علم الکتب.
۷. بیهقی، احمد بن حسین. (۱۴۲۴ق). سنن الكبرى (ج ۱۰ و ۱۱، محقق: عبدالقادر محمد عطا). بیروت: دارالکتب الاسلامیه.
۸. حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۱۴ق). وسایل الشیعة الی التحصیل مسائل الشریعة (چاپ دوم). قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث.
۹. حکیم، محسن. (۱۳۷۷ق). منهاج الصالحین. نجف: دارالزهراء.
۱۰. حلی، حسین. (۱۴۱۵ق). بحوث فقهیه (مقرر: سید عزالدین سید علی بحر العلوم، چاپ چهارم). قم: مؤسسه المنار.
۱۱. خویی، سید ابوالقاسم. (۱۳۸۷). منهاج الصالحین (چاپ سی و سوم). قم: انتشارات آیت الله خویی.

۱۲. رفیعی، علی. (۱۳۸۰). بررسی فقهی طلاق و آثار آن در حقوق زوجین. تهران: انتشارات مجد.
۱۳. زحیلی، وهبه. (۱۳۸۲). فقه خانواده در جهان معاصر (مترجم: عبدالعزیز سلیمی). تهران: چاپ احسان.
۱۴. زحیلی، وهبه. (۱۴۰۹ق). الفقه الاسلامی و ادلته (چاپ سوم). دمشق: انتشارات دارالفکر.
۱۵. سبحانی، جعفر. (۱۳۸۳). تهذیب الاصول. مؤسسه عروج (مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام).
۱۶. سلیمان، اسامه علی محمد. (بی تا). التعلیق علی المده شرح العمده. کتابخانه مدرسه فقاہت.
۱۷. السیستانی، السید علی. (۱۴۱۶ق). منهاج الصالحین (ج ۳، چاپ اول). قم: مکتبه آیت الله العظمی السید علی الحسینی السیستانی.
۱۸. شیرازی، سید موسی. (۱۴۱۹ق). کتاب نکاح (چاپ اول). قم: مؤسسه پژوهشی رای پرداز.
۱۹. الشربینی، شمس الدین محمد بن احمد. (۱۴۱۵ق). مغنی المحتاج الی معرفة الألفاظ المنهاج (چاپ اول). دار الکتب العلمیة.
۲۰. صدر، حسن. (۱۳۲۷). حقوق زن در اسلام و اروپا (چاپ پنجم). انتشارات جاویدان.
۲۱. الصدوق، محمد بن علی بن بابویه. (۱۴۱۵ق). المقفغ. قم: مؤسسه الامام الهادی علیه السلام.
۲۲. طباطبایی یزدی، سید محمد کاظم. (بی تا). تکملة العروة الوثقی. قم: مکتبه الداوری.
۲۳. عباسی، محمود. (۱۳۸۱). قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران (چاپ اول). ناشر حقوقی.
۲۴. القزوینی، محمد بن یزید. (۱۴۳۰ق). سنن ابن ماجه (محقق: محمد فؤاد عبدالباقی). دار احیاء الکتب العربیة.
۲۵. کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۲). حقوق خانواده (چاپ ششم). شرکت سهامی انتشار.
۲۶. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۱۳ق). الکافی (چاپ اول). بیروت: دارالاضواء.
۲۷. مرغینانی، علی بن ابی بکر. (بی تا). هدایة حامل المتن بدایة مع ترجمه و شرح فارسی (مترجمان: غلام یحیی خان بهاری، میر محمد حسین بنگالی، تاج الدین بنگالی، ج ۲). دیپاچه مطبوعه ناشر.

۲۸. المرغینانی، علی بن أبی بکر بن عبد الجلیل الفرغانی. (۱۴۱۵ق.). الهدایة فی شرح بدایة المبتدی. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۹. مشکینی، علی. (۱۳۹۴). اصطلاحات الاصول (چاپ اول). قم: بوستان کتاب.
۳۰. المغربی، حسین ابراهیم؛ رئیس الزبیری، محمد صالح. (۱۹۲۷م). قرة العین بفتاوی علماء الحرمین (چاپ اول). مطبعة مصطفى محمد.
۳۱. مغنیه، محمدجواد. (۱۴۳۲ق.). الفقه علی المذاهب الخمسة (چاپ ششم). دارالکتاب الاسلامی.
۳۲. مهرپور، حسین. (۱۳۷۱). مجموعه نظریات شورای نگهبان (چاپ اول). تهران: کیهان.
۳۳. مهرپور، حسین. (۱۳۸۴). مباحثی از حقوق زن (چاپ دوم). تهران: انتشارات اطلاعات.
۳۴. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن. (۱۴۱۳ق.). جامع الشتات (چاپ اول). مؤسسه کیهان.
۳۵. نراقی، ملااحمد. (۱۴۰۸ق.). عوائد الایام. قم: چاپ سنگی.

## References

\* The Holy Quran

1. Abbasi, M. (1381 AP). *Civil Code of the Islamic Republic of Iran* (1<sup>st</sup> ed.). Legal Publisher. [In Persian]
2. Abu Zahra, M. (1948). *Al-Ahwal al-Shakhsiya*. Cairo: Dar al-Fikr al-Arabi.
3. Al-Bahrani, Y. (1365 AP). *Al-Hadaeq Al-Nazara* Qom: Islamic Publications Office affiliated with the Society of Teachers Association. [In Persian]
4. Al-Bohoti, M. (1993). *Daq'iq Awali al-Nahy le Sharh al-Muntahi* (1<sup>st</sup> ed.). Publisher of Ilm al-Kotob.
5. Al-Marghinani, A. (1415 AH). *Al-Hidaya fi Sharh Bidaya al-Mubtadi*. Beirut: Dar Ihya al-Toras al-Arabi. [In Arabic]
6. Al-Qazwini, M. (1430 AH). *Sunan Ibn Majah* (Abdul Baqi, M. F, Ed.). Dar Ihya al-al-Kotob al-Arabiya. [In Arabic]
7. Al-Sadooq, M. (1415 AH). *Al-Muqafa*. Qom: Al-Imam Al-Hadi Institute. [In Arabic]
8. Al-Sherbini, S. (1415 AH). *Mughni al-Muhtaj ila al-Marifaah al-Alfaz al-Minhaj* (1st ed.). Dar al-Kotob al-Ilmiyah. [In Arabic]
9. Al-Sistani, S. A. (1416 AH). *Minhaj al-Salehin* (Vol. 3, 1<sup>st</sup> ed.). Qom: Library of Ayatollah Al-Sayed Ali Al-Husseini Al-Sistani. [In Arabic]
10. Bahrul Uloom, Ezzeddin. (1405 AH). *Bohouth al-Fiqhiya min Muhazirat Ayatollah Hossein Heli* (2<sup>nd</sup> ed.). Beirut: Dar al-Zahra. [In Arabic]
11. Beyhaqi, A. (1424 AH). *Sunan al-Kubra* (Vol. 6 & 10, Mohammad Atta, A, Ed.). Beirut: Darul Kotob al-Islamiya. [In Arabic]
12. Hakim, M. (1377 AH). *Minhaj al-Salehin*. Najaf: Dar al-Zahra. [In Arabic]
13. Heli, H. (1415 AH). *Bohouth al-Fiqhiya* (Bahrul Uloom, S. E, Ed., 4<sup>th</sup> ed.). Qom: Al Manar Institute. [In Arabic]
14. Hor Ameli, M. (1414 AH). *Wasa'il al-Shia ila al-Tahsil Masa'il al-Shariah* (2<sup>nd</sup> ed.). Qom: Alulbayt le Ihya al-Torath. [In Arabic]
15. Ibn Jibreen, A. (n.d.). *Sharh Akhsar al-Mukhtasarat* (Vol. 68). Library of Fiqahat School.

16. Ibn Rushd Qurtubi, M. (2010). *Bedayat al-Mujtahid va Nahayat al-Mughtasid* (Shoghi, M., & Mousavi, M., K, Ed.). Al-Majma Al-Alami le Taqrib bayn al-Madahib al-Islamiah.
17. Katouzian, N. (1382 AP). *Family law* (6<sup>th</sup> ed.). Enteshar Company. [In Persian]
18. Khoei, S. (1387 AP). *Minhaj al-Salehin* (33<sup>rd</sup> ed.). Qom: Ayatollah Khoei Publications. [In Persian]
19. Koleyni, M. (1413 AH). *Al-Kafi* (1<sup>st</sup> ed.). Beirut: Dar al-Azwa. [In Arabic]
20. Maghrebi, H. E., & Al-Raees al-Zobeiri, M. S. (1927). *Qur'an al-Ain be Fatawi Ulama al-Haramain* (1<sup>st</sup> ed.). Press: Mostafa Mohammad.
21. Marghinani, A. (n.d.). *Hidayat Hamil al-Matn Bidaya Ma'a Tarjomah va Sharh Farsi* (Khan Bahari, Q. Y., & Bangali, M. H., & Bangali, T, Trans.). (vol. 2). Dibacheh Matba'ah Nasher.
22. Mehrpour, H. (1371 AP). *The collection of views of the Guardian Council of Iran* (1<sup>st</sup> ed.). Tehran: Keihan. [In Persian]
23. Mehrpour, H. (1384 AP). *Some topics on women's rights* (2<sup>nd</sup> ed.). Tehran: Itela'at Publications. [In Persian]
24. Meshkini, A. (1394 AP). *Istilahat Al-Usul* (1<sup>st</sup> ed.). Qom: Bustan Kitab. [In Persian]
25. Mirzaye Qomi, A. (1413 AH). *Jame Al-Shatat* (1<sup>st</sup> ed.). Tehran: Keihan. [In Arabic]
26. Mughniyeh, M. J. (1432 AH). *Al-Fiqh Ala al-Madahib al-Khamsa* (6th ed.). Dar al-Kitab al-Islami. [In Arabic]
27. Naraghi, M. (1408 AH). *Awa'id al-Ahkam*. Qom: Lithograph. [In Arabic]
28. Rafiei, A. (1380 AP). *Jurisprudential examination of divorce and its effects on the rights of couples*. Tehran: Majd Publications. [In Persian]
29. Sadr, H. (1327 AP). *Women's rights in Islam and Europe* (5<sup>th</sup> ed.). Javidan Publications. [In Persian]
30. Shobeiri Zanjani, S. M. (1419 AH). *Kitab Nikah* (1<sup>st</sup> ed.). Qom: Rai Pardaz Research Institute. [In Arabic]

31. Sobhani, J. (1383 AP). *Tahdib al-Usul* (Institute for organizing and publishing Imam Khomeini's works). [In Persian]
32. Suleiman, O. (n.d.). *Ta'aliq Ala al-Madah Sharh al-Umdah*. Library of Fiqahat School.
33. Tabatabaei Yazdi, S. M. K. (n.d.). *Takmilah al-Urwat al-Wothqa*. Qom: Al-Davari Library.
34. Zoheili, W. (1382 AP). *Family jurisprudence in the contemporary world* (Salimi, A. Trans.). Tehran: Ehsan Press. [In Persian]
35. Zoheili, W. (1409 AH). *Al-Fiqh al-Islami va Adilah* (3rd ed.). Damascus: Dar al-Fekr Publications. [In Arabic]

